

کوتاه درباره‌اصغر الهی به مناسبت هشتمین سال درگذشتش

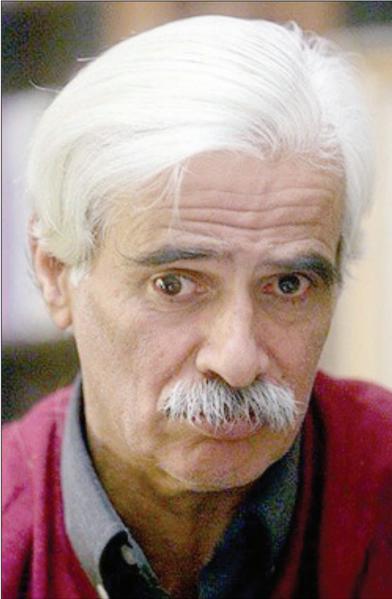
من عاشق زندگی کردم

● مرگ همه‌جای زندگی او پرسه می‌زد، حضور داشت. برای همین تشرش بوی مرگ می‌داد، اما زنده بود، او در نامه‌ای خطاب به ناشرش یکی از کتاب‌هایش که احتمالاً از شتاب زندگی کارهایش انتقاد کرده بود، نوشت: «روز مرگی زشت تر و ناروا تر از مرزن ناگهانی یا چنگیکن عبث برای زنده ماندن انست. من عاشق زنده بودن و هم‌اوردی برای خوب و انسانی زیستن در کنار همه انسان‌ها می‌باشم، گرچه مرگ این هم‌زاد تو مأملم بخواهد، هر تکه‌ای از زندگی و تنم را بکشد، من تو و این داستان‌ها را با شتاب و عجلانلاته سر هم کرده‌ام و این حاصل این احساس است که همیشه مرگ را پشت پنجره اتاقم می‌بینم کسه می‌خواهد فرصتی به دست آورد و گلیور با بفشارد و تمام، و من تخلیف خود را زنده خاموش شوم و من دلم نمی‌خواهد در این بیکار حرف زنم و خاموشی بماند باشم.» دکتر اصغر الهی در سال ۱۳۳۲ در مشهد متولد شد، او در نوزده‌سالگی وارد دانشکده پزشکی مشهد شد، در اوآن ورود به دانشگاه و در ضمن معاینات تخصصی یکی از استادان بود و با گفته بود: «عصر چندان نادری، بنظر است عصرت پزشکی را رها کنی و باقی‌مانده عمرت را در راحتی طی کنی.» اما اصغر الهی جوان می‌خواست برای آنکه و به‌ویژه محرومان جامعه خدمت کند، سراپا او مرگ میهم نبود، چون به قول حکیم طوسی: ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم.

● اما مدرک دکتری‌ا تخصصی رشته روان‌پزشکی را از دانشگاه تهران گرفت. الهی بین سال‌های ۵۸ تا ۶۰ در شورای سردبیری مجله «بازتاب»ی روان‌شناسی حضور داشت و به تدوین در دانشگاه علوم پزشکی ایران و طبابت مشغول بود، الهی دوسار نیز به‌عنوان رئیس کنکره روان‌پزشکی انتخاب شد، با همین حس مرگ و شلوغی‌هایش تحصیل و تدریس و طبابت داستان می‌نوشتن نمی‌توانست منتظر جسی آرام و دنجی باشد برای نوشتن.

● روان‌پزشکی را از دانشگاه تهران گرفت. الهی بین سال‌های ۵۸ تا ۶۰ در شورای سردبیری مجله «بازتاب»ی روان‌شناسی حضور داشت و به تدوین در دانشگاه علوم پزشکی ایران و طبابت مشغول بود، الهی دوسار نیز به‌عنوان رئیس کنکره روان‌پزشکی انتخاب شد، با همین حس مرگ و شلوغی‌هایش تحصیل و تدریس و طبابت داستان می‌نوشتن نمی‌توانست منتظر جسی آرام و دنجی باشد برای نوشتن.

● قرچه اصغر به خلاف گونه‌گونه، نه در سکوت و آرام‌اش است که جان می‌گیرد، بلکه بخش عمده زندگی اجتماعی اوست که با رایحه تلاشی که در فضای ذهنش پراکنده است، او را وامسی‌دار که از آنچه نظر هاش می‌کند، با شور و شوقی زاید‌الوصف خاطره‌ای بسازد، و به‌نجوی واقعی و توسیطخ را دگرگون می‌کند، لحظه‌ها با برحسب، چگونگی حوادث و درستی عدالت‌جویی و عدالت‌خواهی را حس می‌کند، کوتاه و طولانی می‌کند و با چه ساداه و چه پیچیده به کار می برد و می‌خواهد، تو را و مرا وادار سازد که جهان را تسو بباییم و بخواهیم کمینه، در کار هنری خود به چهره زشت و بکشمای جهان با ناخشن خطی خون‌ریز یکسایر، مانند کارهای برشت که در این زمره‌اند و مانند‌گاردن و نیز کسانای



نیاز یعقوشاهی **شاعر** **اصغر الهی**، نویسنده، شاعر، پزشک و روان‌پزشک باسرف فوتون و انسان‌دوستی که با پایان عصر زان‌نیش مانند سخرهای خاین‌بر باورهای انسانی خود پای فترده درایسته، و این اوره‌ها به‌ویژه در زمان‌ها و داستان‌های کوتاه رשמاری که نوشته است، که شبی از ۵۰سال با دوست و دوست‌خوادگی خود باهمه، نظر ادیبانه به نوشته اتان است، در آغاز طاهره برچای نهاده‌است که در آغاز اصطلاحی دانسته به گداشتان بیزادیم، همین‌جا بگویم که من قصد شرح حالت نوشتن برای دوست عزیز از دست‌رفته‌ام، و فهرست کردن آثارش را ندارم. گرچه هر چیز به‌جای خویش نیکوست و دوسنان دیگر دراین‌باره بسی یادداشت‌ها و مقاله‌ها نوشته‌اند و خواننده‌نوشث. از این‌قرار، روزها و روزها و در ذهن خود پرسه زدم و خاطره‌ها را یکی پس از دیگری برده‌ام تا به خاطره‌هایی رسیدم که بیش از هر روایت، مقاله یا رساله‌ها حتی هر کنشای درباره او شخصیت‌انسانی عزیز را درجمنش را به روشنی تمام، بازتاب می‌دهد.

اصغر پس از گرفتن دکتری در رشته پزشکی از دانشگاه علوم پزشکی مشهد، برای گذراندن اما الهی در ضمن طرف‌داری از هنر، مطه‌د، طرف‌دار قاش‌گویی و شعر دادن نبود. او در این‌باره در نامه‌ای به مجله عاشقانه گفته بود: «زندگی جریان دارد. تو و تازه می‌موتی، پوست می‌اندازد. هنرمند باید در بازتاب‌انگارهای ذهنی خود و چندان آن‌ها در کنار هم، حتی در یک داستان کوتاه، فرد را یعنی من را وادار به اندیشیدن کند تا به بسیاری نیروی تخلیفی خود را زنده خاموش شوم و من نشان بدهم و بگویم چرا زندگی چنین است و چرا باید شایان و زیبا گردد. این نوآوری را باید هم در دو مایه‌ام و هم در ریختار کار هنری نشان داد. برخی از هنرمندان می‌خواهند مثلا با فرم‌گرای، یعنی ریختارهای در هم‌تافته تریومند و پیچیدگی‌های پیچیده، خود را از این وابستگی انسانی دور سازند و برهیز کار باشند تا که گر به شاختن نزنند. این دوری‌گزینی از مردم‌آوری یعنی ناباور برای آنکه می‌نویسم می‌باشد. از سوی دیگر بعضی با غریبان‌سازری و آشک به چشم آوردن و به گریه واداشتن، خود را دلسوس مردم نشان می‌دهند که این‌قدر زندگی تخیل و تهنیدیست در کار هنری است و در یک‌کلام ادبیات فقر است: فقر زوال‌دهنده‌ای که با کاستی‌های فراوان در درون‌مایه ریختار – حسردو- همراه می‌باشد و زشت می‌نماید، این، گونه‌ای بیشتر از آشک‌ریزی نیست و تو جز یک صالح کهنه و یک شمشیر زنگ‌زده در جهان نو نداری. فن‌سآوری پیچیده تسو را هیچ می‌سازد که در لایبرنت هزار توی آن گم می‌شوی. در نخستین پورش، کسی که چه فایده!»

● قرحه اصغر به خلاف گونه‌گونه، نه در سکوت و آرام‌اش است که جان می‌گیرد، بلکه بخش عمده زندگی اجتماعی اوست که با رایحه تلاشی که در فضای ذهنش پراکنده است، او را وامسی‌دار که از آنچه نظر هاش می‌کند، با شور و شوقی زاید‌الوصف خاطره‌ای بسازد، و به‌نجوی واقعی و توسیطخ را دگرگون می‌کند، لحظه‌ها با برحسب، چگونگی حوادث و درستی عدالت‌جویی و عدالت‌خواهی را حس می‌کند، کوتاه و طولانی می‌کند و با چه ساداه و چه پیچیده به کار می برد و می‌خواهد، تو را و مرا وادار سازد که جهان را تسو بباییم و بخواهیم کمینه، در کار هنری خود به چهره زشت و بکشمای جهان با ناخشن خطی خون‌ریز یکسایر، مانند کارهای برشت که در این زمره‌اند و مانند‌گاردن و نیز کسانای

دوران طرح خود به درامگاه «شسیر و خورشید» اسفراین اعزام شد. چنان‌که پیداست و می‌دانید، بیشتر بیماران مراجعه‌کننده به درامگاه‌های «شسیر و خورشید» را تهیدستان شهری به‌ویژه روستایی‌نشینان می‌دانند. روزهای آغازینی در این درامگاه طبابت مشغول بود، روستاییان بسیاری می‌آمدند و حاضر پس از ماینه آن‌ها و گرفتن شرح حال و تشخیص بیماری‌شان برایشان نسخه می‌نوشتند. آقای دکتر، حالاً از چی برهیز کنیم؟ چی نخوریم؟ چی نخوریم؟ و اصغر همیشه با لبخندی می‌گفت: «بلجان، هر چی گریه‌ات بخور!» چون برهیزی می‌دانست که این بی‌نیای چندان توقع غذایی ندارد، که‌اار آن میان دست به گریشی برزند یا ن‌زنند، او از گداشته، اغلب از سو‌تغذیه رنج برند و به همین علت نیز بیمار می‌شوند.

چنین بود که اصغر اندک‌اندک در اسفراین و سراسر روستاهای پیرامون آن به «دکتر خردو» معروف شد و این نامی بود که خود بیماران بر او نهاده‌بوند.

آنان نشانی از اربه خویش‌نویان و هوالاتی‌های خود می‌دانند و توصیه می‌کردند اگر به درامگاه رفتند، حتماً روزی پیش‌کنسرت خود، و دیگر او را رها نمی‌کردند و او از بسیاری مراجعه‌بیماران، سرش شلخ شده‌بود.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

سرشتش این‌بود، این‌اندازه‌مهربان و فروتن و دلسوز، تا حد ایثار از خودگذشتگی، چنان‌که بعدها در تهران نیز که بود، هرگاه پدر یا مادر مستبان، یا خویش‌نویان‌ان‌ها حالشان بد می‌شد، وقت می‌یوقت، حتی نیمه‌شب، به او تلف می‌زدند و او بی‌درنگ به بالین آن‌ها می‌شتافت: به یاد می‌آورم که چندبار بسزای مادر و پدر همسرم که بدحال می‌شدند، حتی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بود اشاره می‌کردند باری، مدتها گذشت تا این‌تهیدستان ساده‌الطلب روستایی‌نوار دکنند که اصرد دکتر است و دکتر خوبی‌هم به‌تخص‌هایش نیز درست، چون با داروهای باارزش و بی‌تداشیم و از فعالیت چرکی‌ای ناراحتی‌هایش می‌پرند می‌نشدت، غالباً زودی بهبودی می‌یافتند.

در این میان، گاهی بیمارانی، پس از دریافت نسخه از اصغر، می‌پرسیدند: «آقای دکتر، حالاً از چی برهیز کنیم؟ چی نخوریم؟ چی نخوریم؟» و اصغر همیشه با لبخندی می‌گفت: «بلجان، هر چی گریه‌ات بخور!» چون برهیزی می‌دانست که این بی‌نیای چندان توقع غذایی ندارد، که‌اار آن میان دست به گریشی برزند یا ن‌زنند، او از گداشته، اغلب از سو‌تغذیه رنج برند و به همین علت نیز بیمار می‌شوند.

چنین بود که اصغر اندک‌اندک در اسفراین و سراسر روستاهای پیرامون آن به «دکتر خردو» معروف شد و این نامی بود که خود بیماران بر او نهاده‌بوند.

آنان نشانی از اربه خویش‌نویان و هوالاتی‌های خود می‌دانند و توصیه می‌کردند اگر به درامگاه رفتند، حتماً روزی پیش‌کنسرت خود، و دیگر او را رها نمی‌کردند و او از بسیاری مراجعه‌بیماران، سرش شلخ شده‌بود.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

سرشتش این‌بود، این‌اندازه‌مهربان و فروتن و دلسوز، تا حد ایثار از خودگذشتگی، چنان‌که بعدها در تهران نیز که بود، هرگاه پدر یا مادر مستبان، یا خویش‌نویان‌ان‌ها حالشان بد می‌شد، وقت می‌یوقت، حتی نیمه‌شب، به او تلف می‌زدند و او بی‌درنگ به بالین آن‌ها می‌شتافت: به یاد می‌آورم که چندبار بسزای مادر و پدر همسرم که بدحال می‌شدند، حتی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بود اشاره می‌کردند باری، مدتها گذشت تا این‌تهیدستان ساده‌الطلب روستایی‌نوار دکنند که اصرد دکتر است و دکتر خوبی‌هم به‌تخص‌هایش نیز درست، چون با داروهای باارزش و بی‌تداشیم و از فعالیت چرکی‌ای ناراحتی‌هایش می‌پرند می‌نشدت، غالباً زودی بهبودی می‌یافتند.

در این میان، گاهی بیمارانی، پس از دریافت نسخه از اصغر، می‌پرسیدند: «آقای دکتر، حالاً از چی برهیز کنیم؟ چی نخوریم؟ چی نخوریم؟» و اصغر همیشه با لبخندی می‌گفت: «بلجان، هر چی گریه‌ات بخور!» چون برهیزی می‌دانست که این بی‌نیای چندان توقع غذایی ندارد، که‌اار آن میان دست به گریشی برزند یا ن‌زنند، او از گداشته، اغلب از سو‌تغذیه رنج برند و به همین علت نیز بیمار می‌شوند.

چنین بود که اصغر اندک‌اندک در اسفراین و سراسر روستاهای پیرامون آن به «دکتر خردو» معروف شد و این نامی بود که خود بیماران بر او نهاده‌بوند.

آنان نشانی از اربه خویش‌نویان و هوالاتی‌های خود می‌دانند و توصیه می‌کردند اگر به درامگاه رفتند، حتماً روزی پیش‌کنسرت خود، و دیگر او را رها نمی‌کردند و او از بسیاری مراجعه‌بیماران، سرش شلخ شده‌بود.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

سرشتش این‌بود، این‌اندازه‌مهربان و فروتن و دلسوز، تا حد ایثار از خودگذشتگی، چنان‌که بعدها در تهران نیز که بود، هرگاه پدر یا مادر مستبان، یا خویش‌نویان‌ان‌ها حالشان بد می‌شد، وقت می‌یوقت، حتی نیمه‌شب، به او تلف می‌زدند و او بی‌درنگ به بالین آن‌ها می‌شتافت: به یاد می‌آورم که چندبار بسزای مادر و پدر همسرم که بدحال می‌شدند، حتی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم



● اصغر الهی در کنارکارمیرصادقی



اصغر الهی پیش از انقلاب ۲ مجموعه داستان کوتاه با نام‌های «بازی» و «قصه‌های پاییزی» و بعد از انقلاب، مجموعه داستان کوتاه «دیگر سواوسی نامنده» و زمان‌های «مادرم بی‌بی‌جان» و «رؤیا و رؤیا» منتشر کرده‌است.
خصوصیت برجسته آثار پیش از انقلاب، جنبه بر خاشاگرانه سیاسی و افشاگرانه آن‌هاست، خصوصیت واق‌گرای انتقادی که آثار پیش از انقلاب او را گاهی به نوشته‌های بزرگ علوی شبیه می‌کند، اما بی‌توجهی‌ای که نویسنده به ساختار آشارش از خود نشان می‌دهد، مانع از هر بخشی معنای بدیع و موضوع تازه داستان‌های ۲ مجموعه «بازی» و «قصه‌های پاییزی» می‌شود.
مثلاً در داستان کوتاه «ظهور» غریبه‌ای به کوچهای می‌آید: این «غریبه» شبیه انبیا، اولیا و امام‌هایی بود که هر شب به خواب مادر بزرگ می‌آمدند و می‌رفتند نمی‌ماندند، مثل آدم‌های پرده‌های شمایل بود که می‌رفتیم روی خاک‌وخل می‌نشستیم و تماشایشان می‌کردیم. همه با دعا و استغاثه خواسته‌اند که این غریبه نباید و گره از کارشان باز کند. وقتی می‌آید، چیز بچه‌ها کسی در نمی‌شود. غریبه به‌ناچار بر می‌گردد‌ات از کوچه بیرون برود، اما در کنار خیابان نفر نقر (ساواک) در انتظار او هستند و او را با پس‌گردنی و فحش و ناسزا با خود می‌برند.
درنماینه و موضوع داستان تازه و خیال‌پرورانه است، اما ساختار داستان نمی‌تواند بیان معنای غنی و نمادین داستان را بکشد و نشر ازانه داستان قدرتی ندارد.
موضوع داستان از پیروش و تکوین لازم بهره چندان‌ی نبرده است.
اغلب داستان‌های دیگر این مجموعه کمابیش گرفتار همین ایرادهای فنی و ساختاری

قصه‌هایی مملو و انتقاند

نگاهی به ۲ مجموعه داستان «بازی» و «قصه‌های پاییزی»

قصی مبتلا شده بود، خودش بیمار بود. در پیچه میراث قلبش تنگ بود خودش می‌گفت که روزی در تهران از بولسوار «الیزابت» آن‌وقت‌ها (بولوار کشاورز فعلی) می‌گذشته‌است که بیکاره خون بالا می‌آورد، یعنی گاه‌ب‌گاه از فعالیت چرکی‌ای ناراحتی‌هایش می‌پرند می‌نشدت، غالباً زودی بهبودی می‌یافتند.

در این میان، گاهی بیمارانی، پس از دریافت نسخه از اصغر، می‌پرسیدند: «آقای دکتر، حالاً از چی برهیز کنیم؟ چی نخوریم؟ چی نخوریم؟» و اصغر همیشه با لبخندی می‌گفت: «بلجان، هر چی گریه‌ات بخور!» چون برهیزی می‌دانست که این بی‌نیای چندان توقع غذایی ندارد، که‌اار آن میان دست به گریشی برزند یا ن‌زنند، او از گداشته، اغلب از سو‌تغذیه رنج برند و به همین علت نیز بیمار می‌شوند.

چنین بود که اصغر اندک‌اندک در اسفراین و سراسر روستاهای پیرامون آن به «دکتر خردو» معروف شد و این نامی بود که خود بیماران بر او نهاده‌بوند.

آنان نشانی از اربه خویش‌نویان و هوالاتی‌های خود می‌دانند و توصیه می‌کردند اگر به درامگاه رفتند، حتماً روزی پیش‌کنسرت خود، و دیگر او را رها نمی‌کردند و او از بسیاری مراجعه‌بیماران، سرش شلخ شده‌بود.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

سرشتش این‌بود، این‌اندازه‌مهربان و فروتن و دلسوز، تا حد ایثار از خودگذشتگی، چنان‌که بعدها در تهران نیز که بود، هرگاه پدر یا مادر مستبان، یا خویش‌نویان‌ان‌ها حالشان بد می‌شد، وقت می‌یوقت، حتی نیمه‌شب، به او تلف می‌زدند و او بی‌درنگ به بالین آن‌ها می‌شتافت: به یاد می‌آورم که چندبار بسزای مادر و پدر همسرم که بدحال می‌شدند، حتی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

مشهد که بچه‌های اهل قلم غالباً صرها در آنجا با یکدیگر دیدار داشتند، نام برده بود، و از این‌سان، چندین نفر را با زادشث کرده بودند که من و اصغر نیز خودآنان بودیم. البته‌ما هیچ رابطه‌تشکیلاتی‌ای با امیر پرویز بویان نداشتیم و از فعالیت چرکی‌ای نیز بی‌خبر بودیم. تنها دوست بودیم و گاهی او را در جمع دوسستان دیگر، در مکان‌هایی که گفتیم، دیداری می‌کردیم.

باری دکتر خردو که اکنون و پس از سال‌ها دکتری تخصص روان‌پزشکی‌اش را نیز از دانشگاه «تهران» گرفته بود و در تهران ساکن بود و اینتا در بولوار «کشور» و آنگاه در ساختمان پرشکان خیابان «یوسف‌آباد» مطب داشت و زمان‌ها و داستان‌های کوتاه بسیاری نوشته بود، و برای خود نام و آوازهای داشت، به‌ویژه برای رمان «المالمرگي» لاش که برنده جایزه ادبی بنیاد گلشیری شده بود، همچنان دکتر خردو باقی ماند، منتها این بار دکتر خردوی بیماران تهرانی و شهرک‌ها و روستاهای پیرامون آن و همه شهرها و شهرستان‌های ایران، بیماران بی‌شمارش که بهبودی می‌یافتند، هر یک به رسم سباسبگزاری از او، به‌دهی‌های بسیاری برایش می‌پرند. اگر شهرت نشین بودند چترهایی از قبیل طرف و لوازم خانگی و اگر روستایی بودند، جمعه‌های انگور یا حلبه‌های رغن حیوانسی و چیزهای دیگر، حتی یکی از آنان روزی گوسفندی برایش برده بود که صدایش از راه‌پله‌ها و آسانسور ساختمان پرشکان «یوسف‌آباد» پیچیده بود، مایتما می‌خنده می‌گفت: این گوسفند را نمی‌دانستم چه کار کنیم و ناچار آن را به خانه آورده بودیم و در انباری نگه می‌داشتیم که بازیچه‌بچه‌های ساختمان شده‌بود. آن را با آسانسور بالای‌امی آوردند و پایین می‌بردند چهره زیبا و بدو ریشی چندروزه بر چهره دست برایش دست تکان دادم و او متوجه شد. بچه بسیار ماهوش و نیزی بود. چون فاصله زیاد بود، با زبان اشاره با یکدیگر می‌گفتند. «می‌بینی این گوسفند که چندسال است حرف می‌زند؟ در پایان حرف‌ها گفت: «موزه نگفتی که؟» گفت: «نه تو چی؟» او هم گفت: «نه» و برای

هم دست تکان دادیم. گویا معلمی را بابت آشنایی می‌شدند، چیزی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

سرشتش این‌بود، این‌اندازه‌مهربان و فروتن و دلسوز، تا حد ایثار از خودگذشتگی، چنان‌که بعدها در تهران نیز که بود، هرگاه پدر یا مادر مستبان، یا خویش‌نویان‌ان‌ها حالشان بد می‌شد، وقت می‌یوقت، حتی نیمه‌شب، به او تلف می‌زدند و او بی‌درنگ به بالین آن‌ها می‌شتافت: به یاد می‌آورم که چندبار بسزای مادر و پدر همسرم که بدحال می‌شدند، حتی نیمه‌شبان، از خواب بیدار می‌شد و خود را می‌رساند.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

این در حالی بود که چون در نوجوانی به ماتیسیم

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

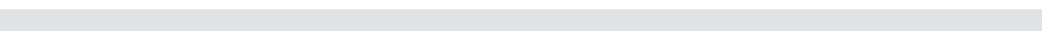
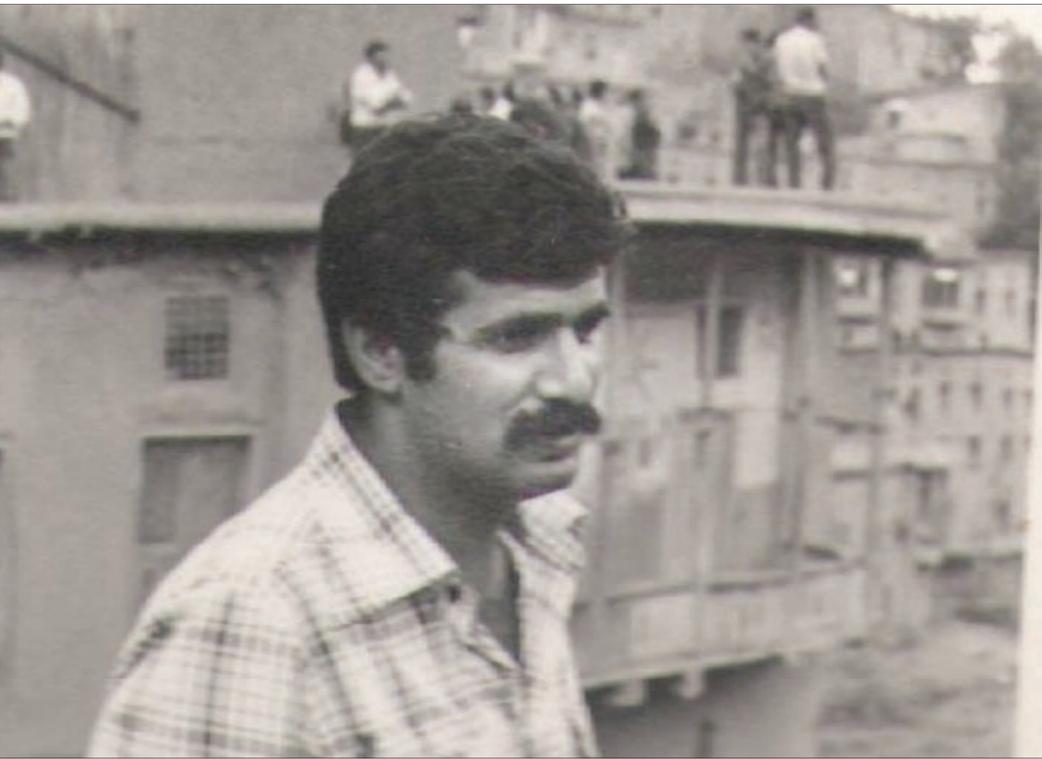
بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.



بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.

بسیاری هنگامه‌وقت می‌یوقت، بر ترک موتور روستاییانی می‌ننشست که بیمارانشان چندان به‌حال بودند که خود نمی‌توانستند به درامگاه مراجعه‌کنند و خود فریب‌بالی‌ان‌ها در خانه‌شان می‌رفت و به درمان آنان پرداخت و اگر توان خرید دارو نداشتند، خوش‌ایریشان تهیه می‌کرد.